

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)

سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۰، پیاپی ۱۴۰، تابستان ۱۴۰۰ / صفحات ۱۴۰-۱۱۹

مقاله علمی - پژوهشی

تأملی در باب پیشنهاد مکان‌گزینی اتابک هزار اسب برای مقابله با مغولان^۱

کشواد سیاهپور^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۲

چکیده

از همان آغاز هجوم مقتدرانه مغولان به قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه، پیشنهادهای متعددی برای مقابله و دفع یورش مطرح شد. یکی از مهم‌ترین پیشنهادها از جانب «ملک نصره الدین هزاراسب» اتابک لر ارائه شد. او تنگ (تنگه) مشهور و استراتژیک «تکو»^۳ (تکاب) در نزدیکی‌های بهبهان - میان بهبهان و دهدشت کهگیلویه - را برای جلوگیری و مواجهه با مغولان مطرح کرد. این تنگه مهم که بیش از پنج کیلومتر طول دارد، از جهات مختلف مکانی و مادی حائز اهمیت بود. همچنین بنا به باور اتابک، می‌توانستند ده‌ها هزار نیروی جنگی از اقوام مختلف - نظیر لر و شول و فارس - گرد کنند و در تنگ مذکور به مبارزه و مقاومت پردازند. البته سلطان پیشنهاد اتابک را نپذیرفت و سلوک تواری و تقدیر را پی گرفت. در این مقاله، با استفاده از شیوه تحقیق تاریخی و رویکرد توصیفی - تحلیلی، گزارش‌های منابع دست اول گردآوری و ارزیابی شده و نگارنده با نقد نظر محققان کنونی، در پی پاسخ بدین پرسش‌ها بوده است که: موقعیت جغرافیایی و استراتژیک مکان مذکور چگونه بوده؟ و چرا سلطان محمد پیشنهاد اتابک را نپذیرفته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از لحاظ موقعیت مکانی و مزایای مادی، این تنگه مشحون از آب روان و چشمه‌سارهای جاری و راکد، قله‌ها و کمرهای سخت‌گذر و غیرقابل تسخیر، غارها و اشکفت‌های بزرگ جهت انبار و ذخیره مواد غذایی، پرتگاه‌ها و سراشیبی‌های تند و تیز برای پرتاب سنگ‌های گران و ویرانگر بوده است. علاوه بر آن، سلطان خوارزمشاهی از سر تشویش خاطر و نداشتن اراده قوی برای تصمیم‌گیری قاطع و نیز آگاهی از اختلاف و تضاد اتابک لر با اتابک فارس بر سر قلمرو، پیشنهاد مزبور را نپذیرفت.

واژه‌های کلیدی: تنگ تکو، اتابک هزار اسب لر، سلطان محمد خوارزمشاه، مغولان، بهبهان، کهگیلویه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.32614.2304

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران k.siahpour@yu.ac.ir

مقدمه

هجوم مهیب و مخرب مغولان به ایران، یکی از مشهورترین و بزرگ‌ترین یورش‌ها در تاریخ جهان است. این حمله در سال ۶۱۶ق. در دوره حکومت خوارزمشاهیان (۴۷۰-۶۲۸ق) و زمان پادشاهی سلطان علاءالدین محمد (۵۹۶-۶۱۷ق) انجام گرفت. سلطان محمد از همان آغاز یورش تا پایان عمرش در حالتی از ترس و توهم زندگی کرد و نتوانست سیاستی درست و دقیق در مقابل مغولان در پیش گیرد؛ به همین دلیل سیل بنیان‌کن مغول، در صحرای بی‌دفاع ایران ویرانی بسیار به بار آورد و خسارات فراوان انسانی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی وارد کرد. سلطان مرعوب و متوحش خوارزمشاهی، گویا جز تواری و فرار، تصمیم دیگر نداشت و پیشنهادهای متعدد امیران و حاکمان مناطق و ولایات ایران را مطرود و مردود می‌کرد. او هیچ‌گاه نتوانست بر تردید و تشویش خویش غالب آید و در برابر مغولان مقاومت کند.

اعتماد از دست رفته سلطان محمد، حتی با پیشنهاد اتابک لر که مأمّن مطمئن و مهمی را بدو پیشنهاد داده بود، به دست نیامد. طی فرار سلطان محمد از حوزه ماوراءالنهر تا مرکز ایران، پیشنهادهای بسیاری برای مقابله با مغولان به او ارائه شد که هیچ‌یک را با قطع و یقین نپذیرفت. آخرین پیشنهاد مهم و حیاتی از جانب «ملک نصره‌الدین هزاراسب» اتابک لر بود که با نظر منفی سلطان رد شد. اتابک لر پیشنهاد داد که سلطان محمد و نیروهایش به تنگه‌ای مهم در حد فاصل فارس، خوزستان و لرستان به نام تنگ «تکو»^۱ عقب نشینند و مستقر شوند. این تنگ مؤثر و مطمئن که در حدود ۱۴ کیلومتری شمال شرقی بهبهان کنونی -و در میانه بهبهان و دهدشت کهگیلویه- قرار دارد، کوهی بزرگ است که قلاع محکم و متعدد داشت. در این تنگ، رودخانه مشهور تاب (مارون کنونی) جریان داشته و چشمه‌های متعدد روان و راکد در جای جای آن موجود بود و برخی از آنها هنوز حیات دارند. بنابراین تنگه مذکور از لحاظ آب و پناهگاه، تنگه‌ای استراتژیک و حیاتی بود و عبور سپاه بیگانه از آن متعذر و سخت می‌نمود. به علاوه، اتابک لر تصریح و تأکید داشت که او و دیگران می‌توانند صد هزار نیروی جنگی از اقوام ساکن منطقه، چون لرها و شولها و فارس‌ها گرد آورند و با قوت و قدرت مقابل مغولان بایستند و پیروز شوند. وی پیش‌بینی می‌کرد در این صورت روحیه از دست رفته سپاهیان سلطان باز خواهد گشت و موفقیت‌های بعدی نیز به دست خواهد آمد، ولی سلطان محمد نپذیرفت و نظر اتابک لر را به گونه‌ای دیگر تعبیر کرد که به تفصیل در پی خواهد آمد.

حملة مغولان و پیشنهادهای مختلف برای مقابله

هنوز چند سالی از آشنایی و مراوده سیاسی - اقتصادی خوارزمشاهیان و مغولان نگذشته بود که خطای فاجعه‌بار غایرخان حاکم اترار زمینه تحریک‌آمیز یورش مغولان به ایران را مهیا کرد. او و سلطان محمد خوارزمشاه دچار اشتباه محاسباتی شدند و با قتل‌عام صدها تاجر مسلمان، تبعات جبران‌ناپذیری را بر مملکت ایران تحمیل کردند. قبل از هجوم اصلی مغولان به فرماندهی چنگیزخان، درگیری محدودی میان جمعی از نظامیان مغول و سپاه سلطان محمد رخ داد. بنا به نقل جوینی، در همین نخستین مصاف، سلطان محمد به قدرت رزمی مغولان پی برد و دچار رعب و وحشت شد و در نتیجه «به غلبه ظن و وهم ابواب رأی راست برو بسته شد» (جوینی، ۱۳۸۹: ۱۰۴/۲). می‌توان دریافت که سلطان محمد از همان آغاز هجوم مغول، از حیث روحیه و اعتماد کاملاً متزلزل و مرعوب شده بود. حتی گفته‌های او موجب دلسردی و یأس سپاهیان و عامه می‌شد؛ از جمله وقتی در سمرقند دستور داد قلعه «آن را عمارت کنند»، روز حرکت از سمرقند به خندقی که گوشه‌ای از آن به آب منتهی شده بود، رسید و گفت: «لشکری که قصد ما دارد اگر هر کسی تازیانه خویش در اینجا اندازد انباشته شود» (همان، ۱۰۵). جوینی به درستی معتقد است که «لشکر و رعیت را ازین سخن دل شکسته شد» (همان‌جا). چون از سمرقند به راه نخب عزم کرد، «به هر کجا می‌رسید وصیت می‌کرد که چاره کار خود سازید ... که مقاومت با لشکر مغول به دست این قوم ممکن نیست» (همان، ۱۰۵-۱۰۶). وضعیت روحی سلطان محمد به گونه‌ای بود که «هر روز تشویش و بشولیدگی» (همان، ۱۰۶) او و سپاهیان بیشتر می‌شد. او حتی پس از مشورت با امرای لشکری و کشوری هم نتوانست تصمیم قاطعی بگیرد؛ البته اختلاف آرا و نظریات کم نبود. برخی اعتقاد داشتند حفظ ماوراءالنهر دیگر ممکن نیست و می‌بایست تلاش کرد «تا ملک ممالک عراق [عجم] و خراسان از دست نشود» (همان‌جا). برای این مهم پیشنهاد داده بودند سپاهیان پراکنده در شهرها و نواحی را گرد آورند و با کمک عامه مردم «جیحون را خندقی» سازند و اجازه عبور مغولان از «آب» را ندهند (همان‌جا؛ نیز مقایسه شود با: شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۴۱). این نظر نیز به نتیجه نرسید. علاوه بر این، عده‌ای عزم به سوی «غزنین» و جمع‌آوری «مرد و لشکر» در آن ناحیه را ارائه کردند و معتقد بودند «اگر میسر شود جواب خصمان توان گفت و الا بلاد هندوستان را سد خود توان ساخت» (جوینی، همان‌جا؛ نیز مقایسه شود با: شبانکاره‌ای، همان‌جا). جوینی و شبانکاره‌ای تصریح کرده‌اند که سلطان محمد خوارزمشاه این نظر را پذیرفت، ولی عمادالملک وزیر، موفق شد نظر سلطان را تغییر دهد و سوی عراق عجم عازم سازد (جوینی، همان، ۱۰۷؛ شبانکاره‌ای، همان‌جا). بنا به نقل جوینی، سلطان «جلال‌الدین» پسر سلطان محمد تاکید داشت

اگر مقابل مغولان بایستیم و هزیمت یابیم، بهتر است از آنکه فرار کنیم و مردم را رها سازیم؛ زیرا «اگر دولت یار باشد خود به چوگان توفیق گوی مراد ربودیم و اگر سعادت مساعدت ننماید نشانه ملامت مردمان و بندگان باری نگردیم» (جوینی، همان‌جا). البته مؤلف *ترکستان‌نامه* معتقد است: «ترس از مغولان» در وجود تمام فرزندان سلطان محمد - از جمله جلال‌الدین - و دیگر امرای خوارزمشاهی «رخنه کرده بود» (بارتولد، ۱۳۷۸: ۱۷۵/۲). باری! سلطان محمد خوارزمشاه سرانجام به سرعت به سوی عراق عجم رفت و افرادی را به منظور کسب خبر به پنجاب گسیل داشت. چون خبرگیران رسیدند، گزارش تصرف بخارا و تسخیر سمرقند به دست مغولان را به سلطان محمد دادند (جوینی، همان، ۱۰۸-۱۰۹). در پی این اخبار، وی از سر وحشت «در حال چهار تکبیر بر ملک خواند و عروس پادشاهی را سه طلاق بر گوشه چادر بست» (همان، ۱۰۹). بدین‌گونه سلطان محمد خوارزمشاه بی هیچ مقاومتی ماوراءالنهر و خراسان را رها کرد و به مرکز ایران گریخت.

پیشنهاد ملک نصره‌الدین هزار اسب اتابک لر

سلطان محمد طی فرار دلهره‌آور و ترسناک خویش که مایه‌ای جز تضعیف روحیه سپاهیان و عامه مردم نداشت، وارد عراق عجم شد. در ری خبر رسید که «لشکر بیگانه نزدیک» گشت و سلطان از حضور در عراق عجم نادم و پشیمان شد (همان، ۱۱۲). اندکی بعد «متوجه قلعه فرزین شد» و پسرش سلطان رکن‌الدین که با نیرویی به تعداد سی هزار تن در آنجا بودند، به استقبالش شتافتند (همان، ۱۱۲-۱۱۳). در آنجا سلطان محمد «رسولی به استحضار ملک هزارسف که از ملوک قدیم لور بود» گسیل داشت. بعد از آن با امرا و بزرگان عراق عجم «در تلقی و دفع خصمان قوی‌حال مشاورت نمود. امرای عراق صواب در آن دانستند که پناه با شیران‌کوه دهند و آن را پشت و پناه خود سازند و روی به دفع اعدای آرند. سلطان به مطالعه کوه رفت و فرمود که این جایگاه پناهگاه ما نتواند بود و با لشکر مغول بدین مأموریت مقاومت نتوان کرد. حشم از این سخن دل شکسته شدند» (همان، ۱۱۳). مؤلف *مجمع‌الأنساب* گفته است امرای عراق عجم به سلطان محمد پیشنهاد دادند که «پناه به شیران‌کوه باید داد و قریب دویست هزار سوار گرد آن برآمدن که کوهی محکم است. سلطان گفت این خصم که ما داریم به دویست و پانصد و ششصد التفات نخواهد کرد» (شبانکاره‌ای، همان، ۱۴۲). پس از آنکه سلطان محمد محدوده پیشنهادی را از نزدیک دید و پاسخ ناامید کننده داد، با امیران همراه خویش به قرارگاه بازگشت. در اینجا اتابک لرستان به نام «ملک نصره‌الدین هزار اسب» که از سوی سلطان فرا خوانده شده بود، رسید و در برابر سلطان تعظیم کرد و نشست. سلطان

محمد «او را تشریف اجلاس ارزانی فرمود و چون به وثاق بازگشت عمادالملک و دوخان [از مشاورین خود] را به استشارت تدارک کار مشکل و واقعه حایل نزدیک ملک نصره‌الدین فرستاد» (جوینی، همان، ۱۱۳). پس از بحث و بررسی میان مشاوران سلطان محمد، اتابک هزار اسب لر چنین اظهار نظر کرد: «صلاح آن است که هم درین ساعت بی تفکر و رویتی کوچ کنیم و کوهی هست میان فارس و لور که آن را تنگ تکو گویند. از معاقل آن چون بگذرند ولایت پرنعمت و خصب باشد، آنجا رویم و آن را پناه جای سازیم. از لور و شول و فارس صد هزار مرد پیاده جمع کنیم و بر تمامت مداخل کوه مرد معین [نماییم] و چون لشکر مغول برسد، به دلی قوی پیش ایشان رویم و کارزاری نیکو به جای آریم و لشکر سلطان نیز که به یکبارگی رعب و خوف بریشان غالب شدست، اگر درین نوبت و وهلت ظفری یابیم غلبه و قوت خویش و عجز و ضعف خصمان مشاهده نمایند، دل آورتر شوند» (همان، ۱۱۳-۱۱۴). این پیشنهاد مهم به سمع سلطان محمد رسانده شد، اما در همان آغاز با بدبینی خاص سلطان محمد مواجه گشت و همچون پیشنهادهای پیشین طرد و رد شد. جوینی با دقت ویژه خویش بیان کرده است که: «سلطان فرمود که غرض او [اتابک لر] ازین رأی، مکاشفت اتابک فارس است و دفع استیلای او. چون ما را از کفایت خصمان که در پیش‌اند فراغ اندرون حاصل آید، تدارک کار اتابک را اندیشه توان کرد. اندیشه ما آن است که هم درین حد اقامت فرماییم و به اطراف فرستیم تا لشکرها جمع شوند» (همان، ۱۱۴). به دنبال رد این پیشنهاد، اتابک لر «ملک نصره‌الدین راه خود برگرفت و بازگشت و هر کس از لشکر به جایی دیگر رفتند و سلطان با پسران متوجه قلعه قارون شد...» (همان‌جا).

مقصود سلطان محمد خوارزمشاه از خصومت اتابک هزار اسب و اتابک فارس، مربوط به اختلافات و درگیری‌های دو طرف بر سر قلمرو و مناطق متصرفی بود. پدر هزار اسب به نام «محمد» که اتابک سنقرین مودود (۵۴۳-۵۵۷ق) سرسلسله سلغریان او را کنیت «ابوطاهر» داده بود (نطنزی، ۱۳۸۳: ۳۹)، از جانب سنقر به سمت لرستان لشکر کشید و موفق به تسخیر آن شد. چون حاکمیت خود را استقرار و تثبیت بخشید، ادعای استقلال کرد و عملاً از سیطره تسلط سلغریان بیرون رفت (نطنزی، همان، ۳۹-۴۰؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۴۰). پس از مرگ ابوطاهر، پسر بزرگش «هزار اسف» (هزار اسب) حکومت لرستان را به دست گرفت. در دوره او درگیری‌های مکرری میان اتابکان فارس و لرستان صورت گرفت که همواره هزار اسب کامیاب بود. بنا به نقل منابع، اتابک تکه سلغری (۵۷۱-۵۹۱ق) چند مرتبه لشکر به قلمرو هزار اسب فرستاد که همواره هزیمت می‌یافت و عقب‌نشینی می‌کرد (نطنزی، همان، ۴۰؛ مستوفی، همان، ۵۴۲). آن‌گونه که مؤلف تاریخ گزیده گزارش داده، «بیشتر نزاع» این اتابکان بر سر قلعه

مانگشت (مؤنگشت به گویش محلی کنونی) بود که «حصنی حصین و رکن رکین» بود «و هزار اسف می‌گفت از قبل اتابک [فارس] محافظ این قلعه‌ام» (مستوفی، همان‌جا). البته به علت عدم توفیق اتابک تکه سلغری در فتح قلعه و تسخیر قلمرو مذکور، سرانجام کار دو طرف به مصالحه و سازش کشید «و کار هزار اسف عروجی تمام یافت» (همان‌جا). از فحوای گزارش مستوفی برمی‌آید که اتابک هزار اسب داماد سلغریان بود؛ زیرا پس از مرگ او، فرزندش «تکه که نواده سلغریان فارس بود، قائم‌مقام پدر گشت» (همان‌جا). با وجود این مواصلت، کشمکش و درگیری دو طرف هم در عهد هزار اسب و هم پس از وفات او تداوم داشت. با انتشار خبر مرگ هزار اسب، اتابک سعد سلغری سپاهی ده‌هزار نفری به جنگ تکه فرستاد، ولی فرجام آن نیز شکست و عقب‌نشینی بود (همان، ۵۴۲-۵۴۳؛ مقایسه شود با: نطنزی، همان، ۴۱). بدین ترتیب، سخن سلطان خوارزمشاهی درباره «مکاشفت» میان اتابک هزار اسب لر با اتابک سلغری فارس بی‌مناسبت نبود. این «مکاشفت» که «آشکارا دشمنی کردن» و خصومت ورزیدن بود، مدت‌ها دوام داشت و سلطان محمد نیز از آن آگاه بود. البته به نظر نمی‌رسد قصد اتابک هزار اسب عربان کردن این خصومت در چنین موقع خطرناک بوده است. به صورت دقیق معلوم نیست «تنگ تکو» در این زمان جزو قلمرو کدام یک از اتابکان لر و فارس بود. اگر در محدوده متصرفی اتابک فارس بود، نمی‌توان نظر خوارزمشاه را نادرست خواند، ولی در صورتی که در قلمرو اتابک لر بود و بر آن محدوده تسلط داشت، سلطان خوارزمشاهی از سر بدبینی و تشویش خاطر چنین سخن رانده و پیشنهاد را رد کرده است. البته به احتمال زیاد تنگ تکو که میان بهبهان و دهدشت قرار دارد، جزو قلمرو سلغریان بود؛ زیرا اتابکان سلغری پیش از تصرف شیراز و تأسیس سلسله خویش توسط سنقر بن مودود، سال‌ها حاکم «کهگیلویه» بودند (وصاف الحضرة شیرازی، ۱۳۳۸: ۱۴۹؛ همدانی، ۱۳۸۹: ۳). آنان پس از تثبیت قدرت در کهگیلویه، به سوی شیراز روان شدند و با تسخیر آن، حاکمیت کل فارس را در دست گرفتند. هنوز نام «سنقر» بر روستایی کنار شهر دهدشت به یادگار مانده است.

باری! آخرین نظر امیدوار کننده ایرانیان برای دفع مغولان، با پاسخ یأس‌آور سلطان محمد بر باد رفت و او و فرزندانش نومید و تنها متواری و منکوب شدند.

بازتاب پیشنهاد اتابک هزار اسب در آثار دیگر مورخان عصر مغول

به جز جوینی، چند مورخ دیگر دوره حاکمیت ایلخانان مغول در ایران، به پیشنهاد اتابک نصره‌الدین هزار اسب لر پرداخته‌اند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ، شبانکاره‌ای در مجمع‌الأنساب و داود بناکتی در تاریخ خویش به نام روضه‌اولی‌الالباب فی

معرفة التواریخ و الانساب. از فحوای مندرجات این آثار می‌توان دریافت که رشیدالدین فضل‌الله همدانی مطالب مربوط به پیشنهاد اتابک لر را از تاریخ جهانگشای جوینی گرفته و بناکتی از همدانی أخذ کرده است. شبانکاره‌ای که سعی در اختصارنویسی داشته، احتمالاً از جوینی یا همدانی گرفته است. وی در جملاتی کوتاه نوشته است: «نصره‌الدین هزارسب بیامد و زمین بوسه داد. سلطان از وی مشورت خواست. گفت میان عراق و مملکت لور کوهی است محکم، مصلحت در آن است که پناه بدان دهیم. سلطان گفت غرض تو [از] لشکر در این دره فرود آوردن انتقام ملک فارس است و غرض خود حاصل می‌کنی» (شبانکاره‌ای، همان، ۱۴۲).

مؤلف جامع التواریخ که روایت را از جوینی گرفته، چنین نوشته است: «ملک نصره‌الدین هزارسب لور چون برسد هم از گرد راه به بارگاه رفت و در هفت موضع زمین را بوسه داد. سلطان با وی در آن قصه مشورت کرد. ملک گفت صواب آن است که برفور کوچ کنیم و میان لور و فارس کوهی است به غایت منیع و حصین که آن را تنگ تکو گویند و ولایتی است پر از نعمت. آن را پناه جای سازیم و از لور و شول و فارس و شبانکاره [مدد خواهیم] و صد هزار مرد پیاده جمع کنیم و چون مغول برسد به دلی قوی برابر ایشان رویم و کارزاری مردانه کنیم. سلطان اندیشید که غرض او مکاشفت با اتابک سعد فارس است رأی او را واهی انگاشت...» (همدانی، ۱۳۷۳: ۵۰۷/۱). بنابراین سلطان محمد نظر اتابک لر را قبول نکرد و آن را عمدی و بدخواهانه خواند و مربوط به رقابت اتابکان لر و فارس دانست. رشیدالدین فضل‌الله همدانی اضافه کرده است که بعد از ردّ پیشنهاد اتابک لر، چون خیر نزدیک شدن مغولان به سلطان محمد و همراهان وی رسید، «از بیم صدمت لشکر مغول هزارسب راه لور گرفت و دیگر ملوک و اعیان هر یک به گوشه‌ای گریختند» (همان، ۵۰۹).

بناکتی نیز همانند همدانی - و به‌طور قطع مأخوذ از وی - بیان کرده است که سلطان محمد «به استحضار ملک هزار اسف لور که از اکابر ملوک قدیم بود رسول فرستاد. ملک نصره‌الدین هزار اسف چون برسد زمین بوسید و در اثنای مشورت گفت صواب آن است که بر فور کوچ کنیم و میان لور و فارس کوهی است به غایت حصین که آن را تنگ تکو گویند ولایتی است پر نعمت، آن را پناه‌جای سازیم و از لور و شول و شبانکاره صد هزار مرد پیاده جمع کنیم و با مغول مصاف دهیم» (بناکتی، ۱۳۷۸: ۳۶۸). این نویسنده اشارتی به نظر سلطان محمد نکرده و در ادامه نوشته است: «در این سخن بودند که جبه و سوبادای به نیشابور رسیدند» و خواستار «ایلی» شدن عموم شدند. «چون این خبر برسد، از بیم صدمه لشکر مغول هزار اسف راه لور برگرفت و دیگر ملوک هر یک به گوشه‌ای گریختند و سلطان محمد با پسران متوجه قلعه شد و از آنجا به طرف گیلان رفت» (همان‌جا).

بدین ترتیب، منابع اصلی عصر مغولان در ایران، به پیشنهاد اتابک لر اشاره کرده و توضیح مجمل آن را به عنوان یکی از پیشنهاد‌های مهم امرا به سلطان محمد آورده‌اند.

موقعیت جغرافیایی و مزایای مادی تنگ تکو

تنگ تکو (تکاب) حدود ۱۴ کیلومتری شمال شرقی شهر بهبهان واقع است. طول تنگ حدود ۶ کیلومتر و عرض آن به‌طور تقریبی از ۲۰۰ متر -در تنگ‌ترین نقطه- تا ۳ کیلومتر می‌رسد. این تنگ حد فاصل شهرستان‌های بهبهان و دهدشت کهگیلویه است. در واقع، خروج از تنگ و پایان خط سیر عبور از بهبهان به سمت دهدشت، آغاز محدوده جغرافیایی شهرستان کهگیلویه به مرکزیت دهدشت است. مسافرانی که از تنگ خارج می‌شدند، حدود ۴۰ کیلومتر بعد وارد شهر دهدشت می‌شدند. علاوه بر آن، این تنگ حلقه اتصال دو کوه بزرگ و مشهور به نام‌های «خیز» (خاییز) و «بدیل» در دو سوی شرق و غرب خویش است. کوه خیز با «ارتفاع ۱۶۳۷ متر... از دره رودخانه مارون واقع در حدود روستای تنگ تکاب شروع شده و تا بستر رودخانه خیرآباد و روستای پای دوک به طول ۲۷ کیلومتر و عرض متوسط ۵ کیلومتر کشیده شده» است (جعفری، ۱۳۶۸: ۲۴۲/۱). کوه بدیل -که نامش در گیتاشناسی/ایران تألیف عباس جعفری ضبط نشده- بیش از ۲۰ کیلومتر طول دارد و خود شامل کوه‌ها و تنگ‌های متعدد نظیر «پشکر»، بالنگستون، ده‌گون، چهار تنگو (چهار تنگ) و غیره است و همگی دارای چشمه و آب و محل سکونت و توطن تاریخی و قدیمی بوده‌اند (مصاحبه‌های تلفنی با دولتی مختاران، ۱۳۹۵/۱/۹، ۱۳۹۶/۱/۱ و ۱۴۰۰/۱/۲۲؛ همچنین رمضان صحرائی، ۱۸ و ۲۲/۱/۱۴۰۰).

ده پشکر و کوه آن که به کوه بدیل متصل شده، در سمت غرب رودخانه مارون و تنگ تکاب واقع است. در حقیقت، تنگ تکاب یک ناحیه کاملاً استراتژیک و سوق‌الجیشی بوده که نزدیک به پنجاه کیلومتر کوهستان سخت‌گذر و مطمئن برای جنگ و دفاع، هر دو سوی شرق و غرب و حتی شمال آن را در بر گرفته است. رودخانه مارون (تاب) و همچنین چشمه‌های متعدد، منبع آبی فراوانی در اختیار متوطنین و مدافعان قرار می‌داده است. رودخانه طولانی و پرآب «مارون» از سده چهارم قمری با نام «تاب» (طاب) در منابع جغرافیایی ضبط شده است. مؤلف نامعلوم *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (تألیف ۳۷۲ق) به رود طاب که از کوه «جیلویه» سرچشمه می‌گیرد و «به حد و میان خوزستان و پارس بگذرد و به دریای اعظم افتد» (مجهول المؤلف، ۱۳۷۲: ۱۵۴)، اشاره کرده است. بنا به نقل این نویسنده، یکی از رودهایی که «هم از کوه جیلویه رود و به رود تاب اندر افتد»، «سردن» است که «شهر سردن اندر میان این دو رود است» (همان‌جا). مقدسی نیز در توصیف شهر «زیز» -که در بویراحمد کنونی است و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۲۷

«زیزی» خوانده می‌شود- نوشته است: «شهری کوچک در کوهستان در کنار رود تاب است» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۸۱). نام و شهرت رودخانه تاب در سده‌های ششم تا نهم قمری همچنان ماندگار و در منابعی نظیر *فارسنامه* ابن بلخی، *نزهة القلوب* مستوفی و *جغرافیای حافظ‌ابرو* ضبط شده است (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲؛ مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۸۷؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶۳/۱؛ همو، ۱۳۷۸: ۱۳۷/۲، ۱۴۰).

رودخانه مارون (تاب) و چشمه‌های موجود در تنگ تکاب و همچنین چشمه‌های واقع در کوه‌های شرق و غرب تنگه مذکور، منبع آب شهر تاریخی و قدیمی ارجان (ارجان) پس از آن بهبهان کنونی بوده است. ناصر خسرو که در اواخر سال ۴۴۳ق. وارد شهر ارجان شده و مدتی در آنجا ساکن بوده، در توصیف این «شهر بزرگ» نوشته است: «بر جانب شرقی آن رودی آب است که از کوه درآید و به جانب شمال رود و چهار جوی عظیم بریده‌اند و آب از میان شهر به در برده... بر آن باغ‌ها و بستان‌ها ساخته و نخل و نارنج و ترنج و زیتون بسیار باشد» (ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۱۶۴).

ابن بلخی نیز در آغاز سده ششم قمری، توصیف جالبی درباره آب ارجان به دست داده است. از گفته‌های وی چنین استنباط می‌شود که علاوه بر «نهر طاب» که «رودی عظیم» بود، «بیرون از آن دیگر رودها و آب‌ها بسیار» وجود داشت «و زمین آنجا بگاه ربعی نیکو و از همه گونه میوه‌ها باشد و درختان خرما... و انار ملیسی باشد سخت نیکو و مشمومات» دیگر (ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۴۸). توصیف عینی فسایی - نویسنده بزرگ عصر قاجار - از آبادانی و اهمیت زیست محیطی تنگ تکاب، کاملاً با گذشته و حال مطابقت دارد. وی این مکان را از بهترین مناطق بهبهان و کهگیلویه ذکر برشمرده که دارای «چندین باغ نارنج و لیموی ترش و شیرین و بید خونی و انار و انجیر و نخل... تنومند و پرثمر است و در هر باغی چشمه آبی شیرین و گوارا» وجود دارد (فسایی، ۱۳۷۸: ۱۴۹۴/۲).

مستوفی در سده هشتم قمری و بیش از یک قرن پس از یورش مغولان، گفته‌های ابن بلخی را - بدون ذکر منبع - تکرار کرده است (مستوفی، همان: ۱۸۸؛ مقایسه شود با: حافظ‌ابرو، ۱۳۷۸: ۱۳۷/۲، ۱۴۰). در هر حال، رودخانه پرآب تاب (مارون کنونی) و تنگ تکاب که بستر امن رودخانه مذکور است، به همراه کوه‌ها و قلعه‌ها و چشمه‌ها و پناهگاه‌های مطمئن و درختان مثمر آن، منطقه‌ای مهم و مؤثر برای هر مسکون و مدافعی بوده است.

بر مبنای آنچه که از منابع قبل و بعد از سده هفتم قمری - عصر حمله مغولان - بیان شد، به درستی می‌توان دریافت که اتابک هزار اسب با آگاهی و اطلاع دقیق از تنگ تکو و محیط پیرامون، پیشنهاد موضعگیری در این مکان را به خوارزمشاه داده بود. او به درستی می‌دانست

که تنگ تکو و مناطق متصل و اطراف آن «ولایت پر نعمت و خصب» است و «معاقل» متعدد دارد و می‌توان با بستن «تمام مداخل» کوه و تنگه، ضربه سنگین و ویرانگری بر مغولان وارد آورد. در حقیقت، نعمت فراوان این ولایت - آن‌گونه که بخشی از آن را منابع متعدد دوره‌های مختلف تاریخی ضبط کرده‌اند - و پناهگاه‌های مستحکم و غیرقابل تسخیر به احتمال زیاد می‌توانست مفری مؤثر و نجات‌بخش برای خوارزمشاه و حکومت او باشد و حمایت همگانی فارسیان و لران و شولان - اقوام ساکن فارس و لرستان - را که اتابک پیش‌بینی کرده بود، در پی داشته باشد.

موقعیت استراتژیک تنگ تکو

تنگ تکو از موقعیت و جایگاه جغرافیایی استراتژیک و سوق‌الجیشی خاص برخوردار است. پیشتر اشاره شد که مزایای مادی این مکان مهم، نظیر چشمه‌ها و آب‌های فراوان در جای جای این تنگه و کوه‌های متصل و پیرامون آن، رودخانه خروشان و پرآب تاب (مارون)، قلعه‌ها و معاقل متعدد، اشکفت‌ها و پناهگاه‌های مطمئن، کوه‌ها و پرتگاه‌های فراوان، سنگ‌های کوچک و بزرگ بسیار، درختان مثمر و غیرمثمر، باغ‌ها و میوه‌های متنوع، اهمیت و ارزش مادی و مکانی تنگ تکو را در اعصار و قرون متمادی نشان می‌دهد. بی‌تردید هزاران سال است که انسان‌های بسیاری در این تنگ و محیط کوهستانی اطراف آن زندگی کرده و خود را از خطرات مهاجمان بیگانه و آشنا ننگه داشته‌اند. نخستین نشانه مرتبط با این محیط کوهستانی که متون تاریخی به دست می‌دهند، هجوم اسکندر مقدونی و سپاه وی به فارس و تخت جمشید است که به احتمال زیاد از کوه‌های بهبهان و کهگیلویه و بویراحمد گذشته است. جالب است که برخی محققان محل درگیری آریوبرزن پارسی و اسکندر مقدونی - نبرد دربند پارس - را در تنگ تکاب نشان و سراغ داده‌اند.

مؤلف کتاب *ایران باستان* که به نقل از منابع خارجی شرح تفصیلی درگیری را آورده، به‌طور قطع اظهار نظر کرده که دربند پارس «باید کهگیلویه کنونی باشد» (پیرنیا، ۱۳۷۰: ۱۴۱۳/۲). وی در پاورقی کتاب افزوده است: «یکی از خوانین بختیاری که خوب با این محل آشنا بود، می‌گفت اسم این معبر سخت حالا تنگ تُک آب است» (همان‌جا). هرچند به قطع یقین نمی‌توان تنگ تکاب (تکو) را محل نبرد آریوبرزن و اسکندر دانست، ولی از تنگه‌هایی است که احتمال درگیری مذکور نیز در آن می‌رود. یکی از مهم‌ترین مزایای تنگ تکو - همچون دیگر تنگه‌ها - وجود فراوان سنگ‌های ریز و درشت برای پرتاب کردن و غلطاندن است. درواقع، با این شیوه مؤثر جنگی، بسیاری از مهاجمان را می‌توان نابود کرد و به هزیمت

وا داشت. توصیف نویسندگان یونانی از جنگ سنگین دربند پارس، مؤید همین نکته ظریف و حیاتی است که پارسیان با غلطاندن سنگ‌های گران، در نهایت سپاه اسکندر را به عقب‌نشینی وا داشتند و سرکوب کردند. پیرنیا به نقل از منابع یونانی آورده است که: «پارسی‌ها سنگ‌های بزرگ از بالای کوه به زیر غلطانیدند [و] این سنگ‌ها با قوتی هر چه تمامتر پایین آمده در میان مقدونی‌ها افتاد، یا در راه به برآمدگی یا سنگی برخورد خورد می‌شد، با قوتی حیرت‌آور در میان مقدونی‌ها می‌پراکند و گروهانی را پس از دیگری می‌خوابانید» (همان‌جا). علاوه بر سنگ‌های سنگین و حجیم، ایرانیان از «تیر و سنگ فلاخن» نیز استفاده می‌کردند (همان‌جا).

بنا به نقل منابع، شکستی که اسکندر در دربند پارس و تنگه مهم آن خورد، تنها شکست سپاه اسکندر طی لشکرکشی موفق او به امپراتوری هخامنشی بود. بنا به نظر «بادیان» -محقق خارجی- «ضربه‌ای» که آریو برزن، به اسکندر «وارد آورد... یگانه شکست او می‌باشد که منابع ما اجازه می‌دهند در کل لشکرکشی‌های او مشاهده کنیم؛ اسکندر سربازان زیادی از دست داد و ناچار شد آنها را در میدان نبرد تنها بگذارد...» (بادیان، ۱۳۸۵: ۳۰۵-۳۰۶).

گفتنی است مدافعان یک حریم کوهستانی و تنگه‌ای، علاوه بر سنگ‌های گران، به راحتی می‌توانستند از سنگ‌های کوچک و فلاخن و تیر پرتابی پرسرعت -که از بالا به پایین با قدرت و قوت به هدف برخورد می‌کرد و مؤثر واقع می‌شد- استفاده کنند. همچنین سنگ‌های کوچک که با دست یا فلاخن پرتاب می‌شد، چون سنگ‌های بزرگ، مهاجم زیردست را از پا درمی‌آورد و کارایی او را به حداقل ممکن می‌رساند. در حقیقت، اینها سلاح‌های کاربردی و تأثیرگذار زمان بودند که افراد مقیم تنگه‌ها، کوه‌ها، قلعه‌ها و بالادست از آنها بهره فراوان می‌بردند و دشمن مهاجم را مقتول، مجروح و مصدوم می‌کردند.

بی‌شک، در نبردهای سهمناک و سنگین تنگه‌ها که مدافعان با به کارگیری سنگ‌های گران و کوچک به مقابله با دشمن می‌پرداختند، نوعی مشارکت عمومی و تقسیم کار و وظیفه وجود داشت؛ به این معنا که جمعی از مدافعان به کندن سنگ‌ها و تعبیه آنها برای پرتاب می‌پرداختند و گروهی نیز به نشانه‌گیری و پرتاب آنان مشغول می‌شدند.

از فحوای مطالب رمان تاریخی منم تیمور جهانگشا که به رزم «بویرها» (بویراحمدها؟) با تیمور اشاره دارد، برمی‌آید که مدافعان بویری همانند پارسیان هخامنشی در نبرد «دربند پارس» با تیمور جنگیده‌اند و هنگام پیکار و دفاع دو دسته بودند که «دسته‌ای کلنگ و دیلم و قلم آهنی و بیل داشتند و کارشان این بود که سنگ‌ها را از کوه جدا نمایند [و] دسته‌ای دیگر آن سنگ‌ها را لب کوه می‌بردند و از آنجا پایین می‌انداختند...» (بریون، ۱۳۶۹: ۲۶۲). البته باید گفت این اثر، روایتی داستانی است و صبغه تاریخی آن مخدوش و غیرقابل استناد است. با این

حال، تردیدی نیست که در جنگ‌های کوهستانی پیشینیان، این‌گونه مشارکت و تقسیم کار وجود داشته است. در نبردهای کوهستان و تنگه، وضعیت وخیم و بحرانی خصم مهاجم زمانی مضاعف می‌شد که اصل سپاه آنان سواره‌نظام بود و می‌بایست از این مسیر صعبناک و مخاطره‌آمیز بگذرند. دربارهٔ سپاه مغولان به فرماندهی چنگیزخان روایت کرده‌اند که: «... تقریباً تمام سپاهیان مغول سوارکار بوده‌اند» (اشپولر، ۱۳۶۸: ۴۰۰). در واقع، «مریتو چریک» همه مغولی و سواره‌نظام بودند و «بیوغان چریک» نیروهای «پیاده» و شکل گرفته از «اسرای جنگی... که از نظر بدنی قدرت شرکت در لشکرکشی را داشته‌اند» (همان، ۴۰۰-۴۰۱). بدین ترتیب، سپاه سواره‌نظام مغولی در مسیر عبور از کوهستان و تنگه -نظیر تنگ تکو- با مشکل مواجه می‌شد و شاید پیشنهاد اتابک هزاراسب و تدبیر وی، مشکل خوارزمشاه را حل می‌کرد و نجات او و حکومتش را موجب می‌شد. شیوهٔ رزم کوهستان در کهگیلویه و بویراحمد و بهبهان، علاوه بر عهد باستان و زمان تیمور، در دوره‌های صفوی و پهلوی -آن‌گونه که منابع ضبط کرده‌اند- نیز اتفاق افتاده است.

بنا به نقل متون تاریخی عصر صفوی، به دنبال دعوی حکومتگری و پادشاهی شخصی معروف به «قلندرشاه» پس از مرگ شاه‌اسماعیل دوم (۹۸۵ق) در کهگیلویه که چند سال استمرار داشت و سلسلهٔ صفوی را دستخوش بحران کرد، جنگ‌های متعددی رخ داد. حامیان این مدعی که جمعی از مردم کهگیلویه بودند، دست‌کم یک بار در معابر کوهستانی راه را بر نیروهای نظامی حکومت مسدود کردند و با استفاده از طریق جنگ کوهستان، شکست فاحشی به مهاجمان دادند. بنا به نقل نویسندهٔ *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، هواداران قلندرشاه «در دره کوهی که یک راه بیش نداشت کمین کرده... از بالای کوه سنگ عظیم سر می‌دادند و تیر و تفنگ می‌انداختند...» (منشی، ۱۳۷۷: ۲۱/۱). در نتیجهٔ این اقدام، نیروهای «خلیل‌خان افشار» حاکم معروف کهگیلویه و بهبهان، هزیمت یافتند و خود وی کشته شد (همان‌جا). منبع دیگری از عصر صفوی، در توصیف کوهستان مکان جنگ نوشته است: «... کوهی است در کمال رفعت و مناعت که راه بر کمر کوه است از یک جانب دو هزار ذراع عمق دارد و از طرف دیگر کوه است و جنگل بی‌شمار» که «لران بر مضایق و شواحق جبال مرور نموده احجار صلیبه و صخور گران‌سنگ انداختن گرفتند» (حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۱۷) و موجب قتل خلیل‌خان و شکست لشکریانش شدند.

در عصر پهلوی که اسلحه‌های آتشین معمول و مرسوم شده بود و در دسترس عشایر نیز بود، باز در نقاط کوهستانی و تنگه‌ها از ابزار سنگی و غلطاندن سنگ‌های گران استفاده می‌کردند. نمونهٔ آن در نبرد «تنگ تامرادی» (تابستان ۱۳۰۹) بوده است. منابع نظامی دورهٔ

پهلوی و همچنين راويان شفاهي و شاهدان عيني عشاير بويراحمد به اين مهم اشاره کرده‌اند. در هر حال، يکي از طرق اساسي دفاع در تنگ تکو و مقابله با مغولان -بدون ترديد به گمان اتابک هزار اسب- همين شيوه جنگي سنگي بوده است. مدافعان مدت‌ها مي‌توانستند از اين روش استفاده و مقاومت کنند و دشمن متجاوز را زمين‌گير و منکوب نمايند. علاوه بر آن، پناهگاه‌ها و قلعه‌هاي طبيعي و کوهستاني و آب فراوان و مواد غذايي در دسترس، تا مدت‌هاي طولاني به اين مقابله و مقاومت کمک مي‌کرد.

بررسی و نقد نظر محققان درباره تنگ تکو

چنان‌که در مقدمه آورده شد، تنگ تکو تقريباً در ۱۴ كيلومتری شمال شرقی بهبهان قرار دارد. بهبهان و نواحی مرتبط آن، قرن‌های مدید از ولایات مهم فارس بود. بنابراین در عصر خوارزمشاهیان، بهبهان جزو فارس و تحت حاکمیت اتابکان سلغری فارس محسوب می‌شد. درباره تنگ تکو و محل پیشنهادی ملک نصره‌الدین هزار اسف لر برای مقابله با مغولان، نظرات مختلفی ابراز شده است. برخی از این محققان به استناد منابع اصلی عصر ایلخانان مغول، پیشنهاد اتابک هزار اسب را بیان و بررسی کرده‌اند. هیچ‌یک از آنها محل دقیق تنگ تکو -مکان پیشنهادی اتابک- را بیان نکرده و برخی نیز دچار اشتباهات فاحش شده‌اند. از جمله آنکه «ج. آ. بویل» به اشتباه احتمال داده که «شعب بوان» مکان پیشنهادی اتابک لر بود که «تنگی بر کران لرستان و فارس» به شمار می‌رفت. وی نوشته است اتابک لر «پیشنهاد کرد که برای جنگ از استحکامات طبیعی استفاده گردد. تنگی بر کران لرستان و فارس، احتمالاً موسوم به شعب بوان که به یکی از چهار بهشت خاکی شهرت داشت. اتابک گفت که صد هزار مرد پیاده از لرستان و فارس جمع توان کرد و چون لشکر مغول در رسد به دفع آن اهتمام کنند. اما سلطان خود این پیشنهاد را رد کرد و گمان کرد -یا در وی القا کردند- که نصره‌الدین می‌خواهد وی را درگیر منازعه‌اش با اتابک فارس کند» (بویل، ۱۳۷۱: ۲۹۴).

مینورسکی از مشهورترین محققان و ایران‌شناسان روسی نیز به اشتباه و ابهام، مکان پیشنهادی اتابک هزار اسب به سلطان محمد خوارزمشاه را پشت تنگه «تلو Telu» (بلو Belu) بیان کرده است (Minorsky, 1997: 500). مؤلف کتاب *ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفویه* که یک ایران‌شناس اتریشی است، ضمن رد نظر مینورسکی، به درستی «تنگ تکو» را تأیید کرده است (گاوبه، ۱۳۵۹: ۵۴). وی تنها محققی است که با انجام تحقیقات میدانی در محدوده تنگ تکو و بهبهان و کهگیلویه، نظر صائبی در این باره ارائه کرده و نوشته است: «برخلاف احتمالات دیگر تنگ تیکو که امروزه هم تنگ تیکو نامیده می‌شود، بین بهبهان و

دهدشت واقع است...» (همان، ۱۳۵). البته اشتباه وی در این است که تکو را «تیکو» (Tiku) ضبط کرده است (همان، ۵۴، ۷۵، ۱۳۵). علاوه بر آن، گفته جوینی را به صورت نادرست أخذ و نقل کرده مبنی بر اینکه: «جوینی می‌نویسد، وقتی که محمد خوارزمشاه از مقابل مغولان گریخت... به کوهی به نام تنگ تیکو که مابین لرستان و فارس قرار داشت عقب نشست» (همان، ۱۳۵) درحالی‌که جوینی چنین مطلبی نیاورده و این واقعه نیز رخ نداده است.

بارتولد و دبیر سیاقی به درستی گفته جوینی را نقل کرده، ولی در تعیین مکان یادشده اظهار نظر صریح نکرده‌اند (بارتولد، ۱۳۸۷: ۸۷۸/۲؛ دبیر سیاقی، ۲۵۳۶: ۵۲). بنا به نوشته دبیر سیاقی، اتابک هزار اسب پیشنهاد داده بود «همگی به یکی از گذرگاههای تنگ و دشوار گذر میان فارس و لرستان بروند و آنجا راهها را بر مغول سد کنند و لشکر بسیار گرد آورند و کار ایشان را بسازند. اما سلطان به گمان اینکه اتابک قصد نیرنگی در سر دارد رأی او را نپذیرفت و او دلشکسته به ملک خویش بازگشت» (دبیر سیاقی، همان‌جا).

عباس اقبال آشتیانی نیز مطلبی آورده که ناقص و مبهم است. وی نوشته است اتابک لر «سلطان را دعوت کرد که به یکی از معابر تنگ جبال بین فارس و لرستان کوچ کند و گفت او می‌تواند در آنجا از ایالات فارس و لرستان و کوه گیلویه قریب یکصد هزار نفر سپاهی جمع آورد تا ایشان در موقع رسیدن مغول راهها را بر آن جماعت بگیرند و کار آنان را بسازند» (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۳۹). بدین ترتیب، محققان کنونی مطالب بریده و ناقصی در خصوص نظر اتابک هزاراسب و تنگ تکو آورده‌اند.

«تکو» صورت اصیل یک واژه

محققان کنونی همواره می‌بایست قدردان نویسندگان پیشین و کتاب و نسخا بعدی باشند که در حفظ صورت اصلی نام‌های اشخاص، مکان‌ها و قرائت رایج نزد مردمان گذشته دقت و کوشش کرده‌اند. این نکته مهم می‌تواند محقق را در کشف حقایق و واقعیت‌های مربوط به زندگی انسان‌های گذشته در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی ممد و راهبر باشد.

درباره صورت اصلی و رایج واژه تکو، به جوینی که حدود هشتصد سال پیش ضبط و ثبت کرده و کتاب و نسخا اثر وی آن را حفظ کرده و بدون تغییر به همان صورت اصیل آورده‌اند، کاملاً مدیون و مرهونیم. خوشبختانه! مورخان بعد از جوینی - نظیر رشیدالدین فضل‌الله همدانی و بناکتی - عین واژه را به صورت اصیل و سیاق معمول و رایج عامه، همانند جوینی ضبط کرده‌اند. تنها در چاپ بهمن کریمی از جامع‌التواریخ، صورت «تنگ تکو» به غلط «بیل نکو»

آورده شده است (همدانی، ۱۳۶۷: ۳۶۷/۱). البته تردیدی نیست که کاتب یا کاتبان این نسخه به غلط تنگ تکو را بیل نکو نوشته‌اند، یا بهمن کریمی در قرائت آن دچار اشتباه شده است. واژه تکو که براساس ضبط جوینی، همدانی و بناکتی قریب هشتصد سال است به صورت رایج محلی -در زبان و بیان مردم مسکون مناطق بهبهان، کهگیلویه و بویراحمد- حفظ و حراست شده، ترکیبی است از «تک» و «آو» (آب). البته برخی از ساکنان مناطق مذکور «تک» را به صورت «تک» و برخی نیز به صورت «تک» یا «تک» به کار می‌برند. در مصاحبه با یکی از ساکنان روستای «پَشکَر» مغربی تنگ تکاب -که اجداد وی دست‌کم دو قرن در این منطقه ساکن بوده‌اند- اعتقاد داشت تکو در اصل «تپو» و «تکو» بوده است؛ یعنی «تپ او» (آب تپ تپ یا تپ تپ آب) (مصاحبه با آقای رمضان صحرایی، فروردین ۱۴۰۰). با این حال، بیشتر مردم منطقه به صورت «تک» و «تکو» به کار می‌برند. در واقع، هر سه صورت «تک» (Tak)، «تک» (Tek)، «تک» (Tok) وقتی با «آو» (=Ow آب) ترکیب شود، مفهوم «چکه و قطره» را می‌رساند. این ترکیب معنایی نه فقط در بهبهان، کهگیلویه و بویراحمد، بلکه در بسیاری از نواحی کشورهای ایران و افغانستان و شاید دیگر کشورهای فارسی‌زبان مرتبط با آب است. عبدالحی حبیبی قندهاری از محققان مشهور فارسی‌زبان افغانستان، در توضیح واژه «تگاب» - در حاشیه تصحیح کتاب طبقات ناصری جوزجانی - نوشته است: «اصطلاح تگاب تاکنون در کوهساران افغانی به معنی دره پر آب موجود است، مخصوصاً در ولایت میمنه و جوزجان قدیم» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۳۳/۱). به نظر می‌رسد صورت اصلی این واژه، همان لغت «تکاب» به معنای «زمین آب کند، زمینی که در آن بعضی جاها آب ایستاده و بعضی جاها روان و بعضی جاها خشک و بعضی سبزه باشد» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۷۶۷). البته واژه تگاب نیز به معنای «زمین نشیب پرسیزه و علف که آب باران بر آن بدود و جا به جا بماند» (دهخدا، ذیل واژه تگاب) است. در ایران علاوه بر شهر مشهور تکاب -در آذربایجان غربی- چند ناحیه دیگر وجود دارد که ترکیبی از «تک و آب» است؛ از جمله «تک آب» در اهواز، «تک آب بند» و «تک آب خنک» در بیرجند و «تکاب» در ایذه (پاپلی یزدی، ۱۳۸۸: ۱۴۴). مؤلف/حسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم در قرن چهارم قمری از شهری به نام «تکاب کث» در حوزه خاوران نام برده است که: «بزرگ است [و] هنوز نیمی از مردمش کافرند» (مقدسی، ۱۳۸۵: ۳۹۷). «بارون دوبد» سیاح روسی که در سال ۱۲۵۷ق. در بهبهان حضور داشته و سعی کرده است محققانه اظهار نظر کند، تنگ تکو را ترکیبی از «تک» و «آ» دانسته که «به معنای تنگه آب‌های ژرف» است (دوبد، ۱۳۷۱: ۲۱۲). وی در ادامه نوشته است: «در گویش کهن ایران، تک در بین کردها و لرها به مفهوم ژرف و «آ» کوتاه شده آب است» (همان‌جا). به صورت دقیق معلوم

نیست بارون دوبد براساس چه منبعی این‌گونه نظر داده است؛ زیرا واژه «تک» نزد لر‌ها به مفهوم ژرف نیست و کوتاه شده آب نیز «آو» است، نه «آ». باری! تنگ تکو و پیرامون آن علاوه بر چشمه‌های متعدد - که یکی از آنها در مسیر اصلی عبور قافله‌ها و کاروان‌ها قرار داشت و به صورت چکه کردن وارد گودی سنگ نسبتاً بزرگی می‌شد و عابران از آن استفاده می‌کردند - رودخانه دایمی مارون (تاب قدیم) در آن جاری است و منطقه پربابی را تشکیل می‌دهد. بنابراین تنگ تکو هم چشمه‌های زیاد دارد - که یکی از آنها چکه‌کنان تشکیل می‌شود - و هم گذرگاه رودخانه مهم و مطول مارون است. در هر حال، می‌توان هر دو صورت تکو (= تک آو = تک آب = به معنای چکه کردن و قطره قطره جمع شدن) را - که مصطلح عموم است - در مورد آن صادق و ساری دانست؛ و هم تکاب به معنای «دره پرباب» - چنان‌که مردم میمنه و جوزجان قدیم معتقد بودند - تلقی کرد.

نتیجه‌گیری

پیشنهاد نصره‌الدین هزار اسب اتابک لر، با وجود دشمنی میان او و اتابک فارس، یکی از اصولی‌ترین پیشنهادهای مطروحه برای مقابله با مغولان بود. این پیشنهاد از جهات مختلف مفید و مؤثر می‌نمود. جمع‌آوری نیروی فراوان محلی از اقوام مختلف متعصب و میهن‌دوست می‌توانست مقابله مؤثری را صورت دهد. علاوه بر آن، تنگ تکو (تکاب) محیط مناسب و محکمی برای رویارویی با خصم نابلد و ناآگاه از موقعیت مکانی و سخت منطقه مورد نظر بود. ابتدای ورود به تنگه، شرایط بسیار صعبی را برای مهاجمان ایجاد می‌کرد و در دنبال آن، قتل مرتفع و معابر سخت‌گذر و عبورناپذیر و سرایشی‌های تیز و مساعد برای پرتاب سنگ‌های سنگین و ویرانگر، کار یورشگران را سخت و هزیمت‌پذیر می‌کرد؛ به‌ویژه آنکه سپاه مغول سواره‌نظام بود و در رزم کوهستان کارایی خود را از دست می‌داد و یا تأثیر آن به حداقل ممکن می‌رسید. علاوه بر آن، سلطان محمد و سپاهش می‌توانستند برای مدت طولانی از آب فراوان تنگه و چشمه‌های کوهستان متصل و پیرامون آن و نیز ذخیره غذایی بهره‌مند شوند و آسوده‌خاطر مقاومت و مبارزه کنند. همان‌گونه که اتابک پیش‌بینی کرده بود، امکان داشت این اقدام روحیه از دست رفته سپاهیان سلطان را برگرداند و نوعی واکنش همگانی و همه‌جانبه را مقابل مغولان در سراسر ایران ایجاد کند. در آن شرایط خاص و پرمخاطره، سلطان محمد نتوانست خود را قانع کند که هدف اتابک لر صادقانه و برای مقابله واقعی با دشمن خطرناک است. علاوه بر تشویش خاطر سلطان و عدم اراده قوی در تصمیم‌گیری قاطع، آگاهی و شناخت او از سابقه دشمنی میان اتابکان لر و فارس، مزید بر علت بود. بر همین اساس، پس از

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۵

آنکه اتابک لر از پاسخ سلطان مایوس شد، سر کار خویش گرفت و او را رها کرد. با جدایی اتابک هزار اسب، بیش از پیش سلطان خوارزمشاهی تنها شد و موفقیت مغولان قطعیت یافت.

منابع و مأخذ

- ابن بلخی (۱۳۶۳)، *فارسنامه*، سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۸)، *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶)، *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، تهران: نامک.
- بادیان (۱۳۸۵)، *اسکندر در ایران؛ تاریخ ایران در دوره هخامنشیان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- بارتولد، و. و. (۱۳۸۷)، *ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)*، ج ۲، ترجمه کریم کشاورز، تهران: آگه، چاپ سوم.
- بریون، مارسل (۱۳۶۹)، *منم تیمور جهانگشا*، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصور، تهران: کتابخانه مستوفی، چاپ دهم.
- بناکتی، داود بن محمد (۱۳۷۸)، *تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب)*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- بویل، ج. آ. (۱۳۷۱)، «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، *تاریخ ایران از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان (تاریخ ایران کمبریج)*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- پاپلی یزدی، محمدحسن (۱۳۸۸)، *فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- پیرنیا، حسن (۱۳۷۰)، *تاریخ ایران باستان*، ج ۲، تهران: دنیای کتاب، چاپ پنجم.
- جعفری، عباس (۱۳۶۸)، *گیتاشناسی ایران؛ کوه‌ها و کوه‌نامه ایران*، ج ۱، تهران: سازمان جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۶۳)، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۹)، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح و تحشیه علامه محمد قزوینی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- حافظ‌ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۵)، *جغرافیای حافظ‌ابرو*، تصحیح و تحقیق صادق سجادی، ج ۱، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۷۸)، *جغرافیای حافظ‌ابرو*، تصحیح و تحقیق صادق سجادی، ج ۲، تهران: آینه میراث.

۱۳۶ / تأملی در باب پیشنهاد مکان‌گزینی اتابک هزاراسب برای مقابله با مغولان / کشواد سیاهپور

- حسینی منشی، محمد میرک (۱۳۸۵)، *ریاض الفردوس خانی*، به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دبیر سیاقی، سید محمد (۲۵۳۶)، *سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه*، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- دوبد، بارون (۱۳۷۱)، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵)، *لغتنامه (فرهنگ متوسط دهخدا)*، به کوشش غلام‌رضا ستوده، ایرج مهرکی و اکرم سلطانی، تهران: دانشگاه تهران.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی‌بن محمد (۱۳۶۳)، *مجمع الانساب*، تصحیح میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- فسایی، میرزا حسن حسینی (۱۳۷۸)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۲، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- گاوبه، هانیس (۱۳۵۹)، *ارجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفویه*، ترجمه سعید فرهودی، تهران: انجمن آثار ملی.
- مجهول المؤلف (۱۳۷۲)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۸)، *زهره القلوب*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، قزوین: طه.
- _____ (۱۳۸۱)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: کومش، چاپ دوم.
- منشی، اسکندربیگ (۱۳۷۷)، *عالم‌آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۱، تهران: دنیای کتاب.
- ناصرخسرو (۱۳۷۳)، *سفرنامه*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، چاپ پنجم.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، *منتخب التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران: اساطیر.
- وصاف الحضرة شیرازی، شهاب‌الدین (شرف‌الدین عبدالله) (۱۳۳۸)، *تاریخ وصاف*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۸۹)، *جامع التواریخ (تاریخ سلغریان فارس)*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۶۷)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، ج ۱، تهران: اقبال، چاپ سوم.
- _____ (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۱، تهران: البرز.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۰، تابستان ۱۴۰۰ / ۱۳۷

- مصاحبه تلفنی با آقای رمضان صحرایی، فروردین ۱۴۰۰ (ساکن تنگ تکو و منطقه کوهستانی پشکر).
- مصاحبه تلفنی با آقای دولتی مختاران (نویسنده و محقق بهبهانی)، فروردین ۱۳۹۵، ۱۳۹۶ و ۱۴۰۰.
- Minorsky, v(1997), “ shūlistān”, *Encyclopaedia of Islam*, ed. C.E Bosworth, Vol. IX, Leiden: Brill.

List of Sources With English Handwriting

- Bādīān, E (1385š), 'Eskandar dar Irān', Tārīk-e Iran dar dūreya haḳāmanešīān, Translated by, Morteżā Taqebfar, Tehrān: jāmi.[In Persian]
- Banākatī, Dāvūd b. Moḥammad (1378š), Tārīk-e Banākatī (Rawḳato Ololalbāb Fī Ma' refat-alTawārīk va al- ansāb), ed. Jafa' r Šo' ar ,Tehrān: Anjoman-e Ātār va mafāker-e Mellī, 2th ed.[In Persian]
- Bartold, V, V (1387š), Turkeštān nāmeḥ (Turkeštān dar ahde Hojūme moḡūl), Vol.2, Translated by, Karīm Kešavarz, Tehrān: Āgah, 3th ed.[In Persian]
- Boyle, J. A (1371š), 'Tārīk-e Dūdmanī va Siyāsī īl Kānān' DYNASTIC AND POLITICAL HISTORY OF THE IL-KHĀNS, Tārīk-e Iran az Āmadan-e Saljūqyān Tā frūpāšīye īl kānān (Tārīk-e Iran Cambridge The Cambridge History of Iran), Translated by, Hassan Anōše, Tehrān: Amīr Kabīr, 2th ed. [In Persian]
- Brion, Marcel, Manam Teīmūr jahāngošā, translation and adaptation of Dabīhallah Manšūrī, Tehrān: Mostūfī Library, 10th ed. [In Persian]
- Dabīr Sīaqī, Moḥammad (2536ša), Sōltān Jalāl- Al-Din Kārazmšāh, Tehrān: Šerkat-e Sahāmī Ketāb-hāye Jībī & Mūasese-ye Entesārāt-e Franklin.[In Persian]
- De Bode, Baron (1371š) Safarnāme Lōrestān va Kūzestān (Travels in Luristan and Arabistan), Translated by, Āryā. M. H, Tehrān: 'Elmī va Farhangī.[In Persian]
- DehKōdā, 'Aī Akbar (1385), Loḡatnāmeḥ (Farhange Motevaste DehKōdā), ed. Ḡolāmreżā Sotūdeh, Iraġ Mehrakī and Akram Soltānī, Tehrān: University of Tehrān .
- Ebn Balġī (1363š), Fārsnāme, ed. Le strange & Nicholson, Tehrān: Donyā-ye ketāb, 2th ed.[In Persian]
- Eqbāl Aštīānī, Abbās (1376š), Tārīk-e Moḡūl va avāyele ayām-e Taymorī (the History of Mongols and early Timurid), Tehrān: Nāmak.[In Persian]
- Fasāī, Mīrzā Hassan Hoseīnī, Fārsnāmeḥ (1378š), ed. Mansoūr Rastegār Fasāī, Vol 2, 2th ed, Tehrān: Amīr Kabīr.[In Persian]
- Gaube, Heinz (1359š), Arġān va Kohgīlūyeh Az Fath-e Arab Ta Pāyān-e dūreh Šafavīye (Arragan/Kuh-Giluyeh. Eine südpersische Provinz von der arabischen Eroberung bis zur Safawidenzeit), Translated by Sa'īd Farhudī, Tehrān: Anjoman-e Ātar-e Mellī.[In Persian]
- Ḥāfez Abrū (1375š), Joḡrāfyāy-e Ḥāfez Abrū I, ed, Sādeq sajadī, Tehrān: Bonyād-e Mīraṭ -e Maktūb.[In Persian]
- Ḥāfez Abrū, (1378š), Joḡrāfyāy-e Ḥāfez Abrū, II, ed. Sādeq sajadī, Tehrān: Āyene va Mīraṭ.[In Persian]
- Hoseīnī Monšī, M, M (1385š), Rīyāz al- Ferdūs Kānī, ed. Iraġ Afšār, Bonīād-e Moqūfāt-e Afšār.[In Persian]
- Hūdūd al-Ālam min al Mašreq el al-Maḡreb (1372š), ed. Maryame mirahmadi & ḡolāmreza Varahrām, Tehrān: Dānešgāh-e al-zahra.[In Persian]
- Interview with Mr. Ramazān Šahrāei, Farvardīn 1400 (resident of Tang-e-Takū and Paškar mountainous area).
- Ja' farī, Abbās (1368š), Gītašenāsī-e Iran: Kūhhā va Kūh name Iran, Vol 1, Tehrān: Sāzemān-e Joḡrāfyāī va Kārtogrāfy Gītašenāsī.[In Persian]
- Joveynī, 'Alā' al-dīn Atāmalek Moḥammad (1389š), Tārīk-e jahāngošā, ed. Moḥammad Qazvīnī, Tehrān: Asāfīr.[In Persian]
- Jūzjānī, Menḥaj al-Serāj (1363š), Tabaqāt-e Nāserī, ed. Abdūl Ḥāīye Ḥabībī, Tehrān: Donyā-ye ketāb.[In Persian]
- Maqdasī, Abū' Abd Allāh Moḥammad b. Aḥmad, Aḥsan al- Taqāsīm Fī Ma' rīfat Al-Aqālīm, Translated by, 'Alī Naqī Monzavī, Tehrān: Komeš, 2th ed .[In Persian]
- Monšī ,Eskandarbeīg (1377š), Ālam ārā-ye Abbāsī, Vol.I, ed, Moḥammad Esmā'īl Rezvānī, Tehrān: Donyā-ye ketāb.[In Persian]
- Mostūfī, Hamdallāh (1378š), Nozhat al-Qolūb, ed. Moḥammad Dabīrsīaqī, Qazvīn, Taha.[In Persian]
- Mostūfī Qazvīnī, Ḥamd allāh (1381š), Tārīk-e Gozīdeh, ed. Abdūlḥoseīn Navaī, Tehrān:

- Amīr Kabīr, 4th ed.[In Persian]
- Nāser Ḳusraw (1373š), Safarnāme, ed. Moḥammad Dabīrsīāqī, Tehrān: Zavvār, 5th ed.[In Persian]
 - Naṭanzī, Mo‘īn al-Dīn(1383š), Montaqab al-Tavārīḳ-e Mo‘īnī, ed. Parvīn Estakrī, Tehrān: Asāfir.[In Persian]
 - Pāpelī Yazdī, Moḥammad Hasan(1388š), Farhang-e Ābādīhā va Makānhāy-e Mazhabīy-e Kešvar, Mašhad, Bonyād-e pażūhešhay-e Eslāmī. [In Persian]
 - Pīrnīā, Hasan(1370š), Tārīḳ-e Iran-e Bāstān,Vol. 2, Tehrān: Donyā-ye ketāb, 5th ed.[In Persian]
 - Rašīd al-dīn Fażlullāh (1367š), jāmi‘ al-tavārīḳ, ed. Bahman Karīmī,Vol.1, Tehrān: Eqbāl, 3th ed.[In Persian]
 - Rašīd al-dīn Fażlullāh (1373š), jāmi‘ al-tavārīḳ, ed. Moḥammad Rošan va Moštafā mūsavī, Vol 1, Tehrān: Alborz.[In Persian]
 - Rašīd al-dīn Fażlullāh (1389š), jāmi‘ al-tavārīḳ (Tārīḳ-e Salḡūrīyān Fārs), ed. Moḥammad Rošan, Tehrān: Mīrāt-e Maktūb.[In Persian]
 - Šabānkāre-ī, Moḥammad b. ‘Alī b. Moḥammad (1363š), Majma‘ al-Ansāb, ed. Mīr Hāšem Moḥadeṭ, Tehrān: Amīr Kabīr.[In Persian]
 - Spuler, B, Tārīḳ-e Moḡūl dar Iran (The Mongol in Iran), Translated by, Maḥmūd Mīrāftāb, Tehrān: ‘Elmī va Farhangī, 3th ed .[In Persian]
 - Telephone interview with Mr. Dolatī Moḳtārān (author and researcher Behbahanī), Farvardīn 1395, 1396 and 1400.
 - Vaṣṣāf al Ḥāzrat -e Šīrāzī(1338š), Tārīḳ-e Vaṣṣāf, Tehrān: Ketābkāne Ibn-e Sīna va Ketābkāne Ja‘farī Tabrīzī. [In Persian]

English Sources

- Minorsky, v (1997), “ shūlistān” Encyclopaedia of Islam, ed. C.E Bosworth, Leiden, Brill, Vol. IX, pp 499-500.

An Investigation Into Spatial Suggestion by Atabak Hazar Asp to Fight Against the Mongols¹

Keshvad siahpour²

Received: 2020/08/17
Accepted: 2021/04/22

Abstract

From the beginning of the Mongol invasion of the territory of Sultan Mohammad Khawrazmshah, several proposals were made to counter and repel the attack. One of the most critical proposals came from "King Nasreddin Hazarasp", the Atabak of Lor. He proposed the famous and strategic "Takow"³ (Takab) strait near Behbahan - between Behbahan and Dehdasht Kohgiluyeh - to prevent and confront the Mongols. This important strait, more than five kilometers long, was important in various spatial and material aspects. Also, according to Atabak, they could muster tens of thousands of fighting forces from different ethnic groups, such as Lor, Shool, and Fars, to fight and resist in the mentioned strait. Of course, the Sultan did not accept Atabak's offer and left everything to fate. All the reports were collected and evaluated from first-hand sources by adopting the historical research methodology and a descriptive-analytical approach in this article. The author seeks to answer the following questions by criticizing current researchers: How is it possible to explain the geographic and strategic location of the strait? And why Sultan Mohammad did not accept Atabak's offer? The results showed that this strait is full of running waters and stagnant springs, impregnable peaks and impassable ridges, large caves, and caverns for food storage and precipices in terms of location and material advantages. Furthermore, Sultan Mohammad, who was perplexed and had no strong will to make a decisive decision, was aware of the disputes and contradictions between Atabak of Lor and Atabak of Fars in the region and did not accept the offer.

Keywords: Tang -Takow, Atabak Hezar Asb Lor, Sultan Mohammad Khawrazmshah, Mongols, Behbahan, Kohgiluyeh.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.32614.2304

2. Assistant Professor, Department of History , Yasouj University, Yasouj, Iran.Email: k.siahpour@yu.ac.ir

3. Takow

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493